روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۱۷ فروردین ۱۳۹۸ • ۳۰ رجب ۱۴۴۰ • ۶ آوریل ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۹۵ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۱۹:۴۸ • اذان صبح‌فردا ۵:۱۷ • طلوع آفتاب ۶:۴۳

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون دوم و سوفیا

سالی که نکوست از فشارش پیداست

پوریا عالمی

● : سلام سوفیا. سال نو مبارک بود؟

– بـد نبود میدون دوم. سـالی که نکوسـت از فشارش پیداست.

: خوشـحالم که سیل تو را نبرده، ولی چرا سیل بابای سنگدلت را نبرد سوفیا؟

– اولا بابام به دلیل دل بسـیار سـنگی که دارد سیل هم نمی‌تواند تکانش بدهد، چون جای سنگ همیشه ته رودخانه است. بعد هم از قدیم گفتند که خوب‌ها زود می‌روند. تو خیلی خوبی میدون دوم! پس مطمئن باش تو قبل از بابای من می‌روی.

: سوفیا... سوفیا... من دیگه رفتنی‌ام... من دیگه رفتنی‌ام...

– ببینم میدون دوم! به زلزله‌زده‌ها کمک کردی؟

: یکـی بایـد به مـن کمـک کند سـوفیا. من خـودم سـیل‌زده‌ام. درواقع الان این‌طوری شـده کـه سـیل‌زده‌ها بـه زلزله‌زده‌هـا، زلزله‌زده‌ها به قحطی‌زده‌هـا، قحطی‌زده‌هـا بـه دزدزده‌هـا، دزدزده‌ها بـه اختلاس‌زده‌هـا، اختلاس‌زده‌ها به رانت‌زده‌هـا، رانت‌زده‌ها هم بـه رأی‌زده‌ها کمک می‌کننـد. درواقع بـا این‌همه زدن، اگـه ما زرده تخم‌مـرغ بودیم، تـا الان کیک شـده بودیم. اگه دروازه بودیم، تا الان سـوراخ شـده بودیم سوفیا. ولی مـا مـردم ایرانیم و مثـل اسـتخوان هربار شکسته‌ایم سفت‌تر شده‌ایم.

– چرا ما همیشه بحران داریم میدون دوم؟

: چون مدیران ما یک‌طوری هستند که مدیریتشان را تا بحران نباشد نمی‌توانند بکنند.

– چرا وقتی سـیل یـا زلزله می‌آید، مسـئولان آسیبی نمی‌بینند؟

: اینکه جوابش مشخص است سوفیا. مسئولان همیشـه یک جـای دیگری از محل مسئولیتشـان هسـتند. درواقع مسئولان ما مسـئول می‌شوند که محلشان را ترک کنند.

– سیل اینها را با خودشان برد؟ (و با دست اینها را نشان می‌دهد).

: کدام‌ها را؟

– اینها را. (و با دست اینها را نشان می‌دهد).

در اینجـا آب بـالا و بالاتر می‌آید و سـر میدون دوم و سوفیا می‌رود زیر آب و صحبتشان نیمه‌تمام می‌ماند.

کارتون خواب

سرگئی تونین

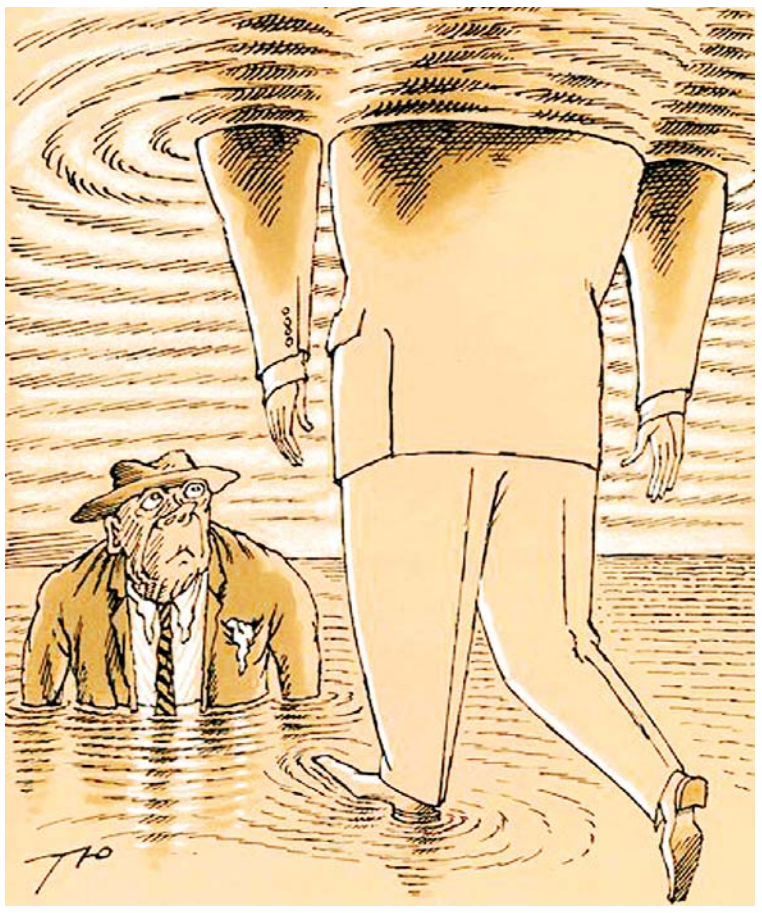

سلام به فردا

در رهگذار سیل

میرجلال‌الدین کزازی

بشنو این نکته‌ی نیکو از باز/ با همه توش و توان در پرواز /گفت با جوجه‌اش: «ای جان پدر! /لانه، در رهگذرِ سیل، مساز»

این اندرز هرچند بِارَز است و این پند هرچند ارجمند، بر آزمونی اندوه‌بار و ناهمایون اسـتوار شـده است و بر نکته‌ای نیک آشکار که تنها مردمان سبکسار و ناهوشیار، از آن نـاآگاه می‌توانند مانـد؛ نیز اگر بـدان راه برده‌اند، آن را، به دلخواه و با اندیشـه‌ای تباه، به هیچ می‌توانند گرفت و ای شـگفت! خویشـتن یا دیگـران را در زیان و تاوان درمی‌توانند افکند یا گاه نیز، درگشـای بر خطر، در تنگنایی رنج‌افزای و آسـیب‌زای یا حتّا در مرگجای. هم از این روسـت که در سروده‌ای ستوده که در پیشانی این نوشـتار نقش بسته اسـت و آن را آراسته است، مرغی آسمان‌پوی و فرازجوی و بلندپرواز همچون باز که مرغی است تیزپر و تیزنگر و شـکارگر که همواره سر برکَش و گسـتاخ، آشیانه بر درختان تناور سایه‌گستر می‌سازد و بر سُتوارترین و ستبرترین و فرازینه‌ترین شاخ، نگران و بیروا از رخدادی گجسته (=شـوم و بی‌شگون) بنیاد که یکی در صدهـزار نیز روی نمی‌توانـد داد، فرزند دلبند را پند می‌دهد و، به هشـدار و زنهار، می‌گوید که: «هرگز چنان مباد که تیره‌رای و خیره‌روی، بر آن سـر افتی که لانه در سیل‌گیر بسـازی؛ لانه‌ای که هرآینه (= یقینا)، زود یا دیر، آشفته خواهد شد و کوفته و روفته و از آن، نمود و نشانی برجای نخواهد ماند.

بااین‌همـه، در درازنـای روزگاران، همواره کسـانی بوده‌انـد که به کردار زیان‌کاران یا دغل‌بازان و فریفتاران، در سـودای سـودی اندک، به شور و شـتاب، تار و پودِ زندگانی خویش یا دیگـران را بر باد داده‌اند و به خامی و دُژکامی و بی‌سـرانجامی، بنیادشان را بر آب نهاده‌اند؛ آنان که درفشِ نادانی و بِتاوانی (=خسـران و خسارت) برافراخته‌اند وَ خانه در سَـیل‌گیر ساخته‌اند. نمونه‌ای از این آسیب‌دیدگانِ زیان‌رسیده را، پیر هُژیر بیهق، با خامه‌ی خرّم خویـش، در تاریخ‌نامه‌ی گران‌مایـه‌اش که گاه در نغزی و زیبایی به چکامه می‌ماند، بازنموده است و آبِ سخن را، در سخنِ آب: آبی که خان و مان برمی‌اندازد و از آبادانی ویرانی می‌سازد، برافزوده است:

روز شـنبه، نهم مـاه رجب، میان دو نمـاز، بارانکی خُـرد خُرد می‌بارید؛ چنان‌که زمیـن را تَرگونه می‌کرد و گروهی از گله‌داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا بداشته. هر چند گفتند: «از آنجا برخیزید که محال بوَد بر گذر سـیل بـودن». فرمان نمی‌بردند تا باران قوی‌تر شـد. کاهل‌وار، برخاسـتند و خویشـتن را به پـای آن دیوارها افکندند که بـه محلّت دیه (= ده) آهنگران پیوسته اسـت و نهفتی (= پناهگاه) جستند و هـم خطا بود و بیارامیدند و بر آن جانب رود که سـوی **افغان‌شال** است، بسیار استر سـلطانی بسته بودند، در میان آن درختان، تا آن دیوارهای آسیا و آخورها کشیده و خرپشته زده و ایمن نشسـته و آن هم خطا بود که بر رهگذر سیل بودند... و این پل بامیان، در آن روزگار، بر این جمله نبود؛ پلی بود قوی، به سـتون‌های قوی برداشته و پشت آن اسـتوار پوشیده، کوتاه‌گونه و بر پشت آن، دو رَسته (=ردیف) دکان برابر یکدیگر؛ چنانکه اکنون است... از پس نماز خفتن، به دیری و پاسـی از شـب بگذشته، سـیلی در رسـید که اقـرار دادند پیران کهـن که بر آن جمله، یاد ندارند و درخت بسـیار، از بیخ کنده، می‌آورد و مغافصهً (= ناگهانی) دررسـید. گله‌داران بجَسـتند و جان گرفتند و همچنان، استرداران و سیل گاوان و استران را دررَبود و به پل رسـید و گذر تنگ. چون ممکن شدی که آن چندان زغاک (=شـاخ و برگ درخت) و درخت و چهارپای، به یک بار، بتوانستی گذشت؟ طاق‌های پل را بگرفت؛ چنانکه آب را گذر نبود و به بام افتاد و مدد سیل پیوسـته، چون لشکر آشفته، می‌دررسید (=درمی‌رسید) و آب، بـر فراز رودخانه، آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد؛ چنانکه به صرّافان رسید و بسیار زیان کرد و بزرگ‌تر هنر آن بـود پل را بـا دکان‌ها از جای بکنـد و آب راه یافت؛ اما بسیار کاروانسـراها که بر رَسته‌ی وی بود، ویران کرد و بازارها همه ناچیز شـد... و این سـیل بزرگ مردمان را چندان زیان کرد که در حساب هیچ شمارگیر نیاید و دیگر رود، از دو جانب رود، مردم ایستاده بود به نظاره. نزدیک زمان پیشین، مدد سیل بگسست و به چند روز، پل نبود و مردمان دشوار، از این جانب بدان و از آن بدین، می‌آمدند تا آنگاه که باز پل‌ها راسـت کردند. از چند ثقه‌ی زاولی، شنودم که پس از آنکه سیل بنشست، مردمان زر و سیم و جامه‌ی تباه شده می‌یافتند که سیل آنجا افکنده بود.*

*** تاریـخ بیهقی، به کوشـش منوچهـر دانش‌پژوه، انتشارات هیرمند/ ص ۴۱۵.**

یادبود

قدیمی‌ترین روزنامه‌فروش درگذشت

محمدابراهیـم رنجبرامیـری، قدیمی‌تریـن روزنامه‌فروش ایرانی، در ۹۲ سالگی درگذشت. او که به گزارش خبرگـزاری مهر نامش به‌عنوان رکورددار این شـغل در گینس نیز ثبت شـده است، چندسال پیـش خاطرات خـود را بـا عنوان «خاطـرات یک روزنامه‌فروش» منتشـر کرده است. او وقایعی را که در فاصله کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب اسـلامی رخ داده در این کتاب از منظر خود گرد آورده و روایت تازه‌ای از منظر توده مردم و به مشکلات چاپ و توزیع نشریات در آن دوران اشـاره دارد. پیکر او قرار اسـت امروز از جلوی اداره کل ارشـاد اسـلامی در خیابان مطهری کرج تشییع شود.آن‌طور که در کتابش آمده است، او سال ۱۳۰۷ در بابل متولد شد و در سال ۱۳۱۶ به تهران مهاجرت کرد. او با کمک دو برادر روزنامه‌فروش که در همسـایگی یکدیگر زندگی می‌کردند، وارد عرصه مطبوعات شـد. به گزارش سـایت اسـنادکتابخانه ملـی ابوالقاسـم غلامی، مـدرس آیین نـگارش و

مکاتبات اداری، از ابراهیم رنجبر به‌عنوان کسـی که عاشـقانه کار روزنامه‌فروشـی خود را شروع کرده و بیش از ۷۰ سـال آن را ادامه داده، در مراسـمی که برای بزرگداشت رنجبر برگزار شد، چنین گفت: «لابد عشـقی در نهان دارد و جایی هم که عشـق باشـد، شادی هسـت و جایی هم که شادی باشد، همان‌جا بهشت است و لذا بهشت در سینه این روزنامه‌فروش قرار دارد». همچنین رنجبر در کتابش خاطرات زیادی را از فعالیت‌هایـش ثبت کرده اسـت. او در یکی از آنها گفته است: «سـال ۱۳۱۶ در کوچه توزیع جراید خیابان لاله‌زار کارم را شـروع کردم. البته اسم کوچه «بهار» بود، ولی آن‌قدر روزنامه آنجا توزیع می‌شد که به آن می‌گفتند کوچه «توزیـع جراید». من آن زمان شـاگرد یک روزنامه‌فروش بـودم و روزی یک قران می‌گرفتم. البته بعد از شـهریور ۲۰ روزنامه زیاد شد، ولـی روزنامه‌های اصلی یکی روزنامه عصر یا همان روزنامه «اطلاعات» بود و بعد از آن هم روزنامه‌هایی مثل «تجدد ایـران»، «ایران»، «مهـر ایران» و مجله «حیـات» آمدند و همان‌طور کـه گفتم، من که کارم را شـروع کردم، روزنامه زیاد شد و نانمان توی روغن افتاد!». وی خاطره خـود را از حمل‌ونقل روزنامه‌ها در آن ایام چنین به یاد می‌آورد: «وسیله حمل‌ونقلی در کار نبـود. روزنامه‌ها را زیر بغلمان می‌گذاشـتیم و می‌بردیم و توزیع می‌کردیـم. آن زمان مگر تهران چقدر بـود؟! از دروازه دولت به بالا، همه‌اش بیابان بود. بعضی‌وقت‌ها هم بـا الاغ روزنامه را می‌بردیم می‌فروختیـم. آن‌موقـع ۱۸ روزنامه‌فـروش در کل تهران فعالیـت داشـتند. البته تهـران آن زمان ۴ـ ۵ خیابان که بیشـتر نبـود؛ آن زمان دکه نداشـتم. روزنامه‌هـا را زیر بغلمـان می‌گرفتیـم و هرچقدر می‌توانستیم چاخان، پاخان می‌کردیم تا روزنامه‌مان را بفروشیم!». همچنین بهرام قاسمی درگذشت این روزنامه‌فروش قدیمی را چنین تسلیت گفت: «مرحوم رنجبرامیری گنجینه‌ای ارزشـمند از تاریخ شـفاهی ۸۰ سـال اخیر مطبوعات در ایران بود روحش شـاد و یادش گرامی باد».

واکنش

بی‌انصافانه و بی‌دقت

مستند از سپیده تا فریاد

سیدابوالحسن مختاباد
روزنامه‌نگار و پژوهشگر

به نظر می‌رسـد مسـتند از سـپیده تا فریاد با این انگیزه سـاخته شده است که شـجریان را هنرمندی تصویر کند که از ورود به عرصه سیاست پشیمان است و بـا نمایش برهه‌هایی از زندگی او از اهل سیاسـت هم می‌خواهد کـه با او مهربان‌تر از اینی باشـند که اکنون هستند. مددگیری از سه چهره نزدیک به استاد شـجریان هم به نظر می‌رسـد با همین نیت صورت گرفته اسـت، اگر چه نگارنده نسبت به برخی نکاتی کـه در گفت‌وگوی آخر اسـتاد شـجریان در روزنامه ایران سـال ۱۳۹۵ منتشر شده اسـت، به دیده تردید می‌نگرد مگر آنکه فایل صوتی آن گفت‌وگو نیز انتشار یابـد، چراکه با منش و دیدگاه‌هـای دهه آخر زندگی ایشـان (پیش از ازکارافتادگی و بیماری سـهمگین) همخوانی ندارد. سازندگان این مستند به دنبال همان ایده جذب حداکثری هسـتند. پس در کلیت کار باید این گونه برخورد با هنرمنـدان را به فال نیک گرفت؛ برخوردی که نگاه حذفی را به کناری نهاده و به دنبال نگاه جذبی اسـت. اما در همین نگاه جذبی متأسفانه نکاتی وجود دارد که سـبب می‌شود کلیت مستند با پرسش‌های جدی روبه‌رو شود.

۱- مسـتند «از سـپیده تـا فریـاد» بی‌دقتی‌های تاریخی بسـیاری دارد که مجال فراختری می‌خواهد، از جملـه بی‌اعتنایی به برنامه گل‌های رادیو (زیر نظر مرحوم پیرنیا و...) که گفتمانی را در موسـیقی همان زمان ایجاد کرد و زنان و مردان خواننده و موزیسـین بسـیاری را در فضای موسـیقی وزین ایرانی معرفی کرد و خواستاران فراوانی داشـت که به آن اشاره‌ای نشد و سعی شده موسیقی هنری دوره قبل از انقلاب را تنها در موسـیقی کانون چـاووش و جریان زیر نظر استاد هوشنگ ابتهاج خلاصه کند و آن دوره را سراسر موسیقی کاباره‌ای نشـان دهد. در حالی که موسیقی گل‌ها که اتفاقا نقطه شـروع کار استاد شجریان هم از همین برنامه شـکل گرفت، گفتمانی را در موسـیقی ایرانی شـروع کرد که هنوز که هنوز اسـت، مهم‌ترین و جدی‌ترین گفتمان موسیقی تاریخ معاصر به شمار می‌رود و جالب اینکه هنوز صداوسـیما از این آثار به وفور استفاده می‌کند.

۲- مسـتند افق منصفانه نیسـت و سعی دارد دو دولـت آقای هاشـمی و خاتمـی را در موضوع آقای شـجریان بد جلوه دهد و به فشـارهای دولت اول و دوم آقای احمدی‌نژاد به اسـتاد شـجریان و هنرمندان نخبه موسیقی اشـاره نمی‌کند. در حالی که مشـکلات به‌خصوص در دوره آقای هاشـمی با فشار گروه‌هایی ایجاد شده و کنسرت سال ۷۴ استاد شجریان در نمایشگاه بین‌المللی را نیروهای منتسب به این جریان تعطیل کردند و نه دولت آقای هاشمی که مجوز همین کنسـرت را داده بـود. در دوره آقای خاتمی (وزارت اشـاد آقای مهاجرانی) نیز شجریان با ارکستر ملی حضوری شورانگیز داشت که نامی از این حرکت برده نشد.

۳- بی‌اعتنایی صداوسیما به حقوق معنوی و مادی شـجریان و هنرمندانی از این دست و اینکه سازندگان مستند به سراغ هیچ یک از عوامل صداوسیما نرفتند و از آنها نپرسیدند که چرا از آثار هنرمندان، بدون اجازه از آنها استفاده سیاسی و ابزاری می‌کنید کاستی دیگر این مستند است و اصولا یکی از دلایل اصلی اعتراض و حتی سیاسی‌شدن آقای شـجریان، همین استفاده سیاسـی صداوسـیما از آثـار آنها در مناسـبت‌های سیاسـی، بدون جلـب رضایـت از هنرمندانی چون شـجریان بوده و هسـت. صداوسـیما در تمامی این سـال‌ها بر سفره هنرمندان بزرگ نشسته و از آثار آنها استفاده کرده است بدون آنکه به خود زحمت کسب مجوز از آنها را بدهد. بسـیاری از هنرمندان از جمله اسـتاد شجریان مشکلشـان با صداوسـیما از همین بی‌اعتنایی نسبت به پخش بدون مجوز آثار شروع شد. نامه معروف آقای شـجریان در سـال ۱۳۷۴ به آقای لاریجانـی از همین بی‌اعتنایی‌ها به حقوق معنوی او ناشی شـد که به گمانم در این مستند اشاره‌ای به آن نامه نشده است یا اعتراضاتی که استاد شهرام ناظری، حسین علیزاده و پرویز مشکاتیان به همین اجحاف‌ها صورت دادند.

ایده نوروزی

اهدای خون

ایسنا: مراکز اهدای خون این روزها حال‌وهوای نوروزی دارنـد. ویژه‌نامه‌های نـوروزی روزنامه‌هـا هنوز روی میز پزشـکان و پرسـتاران اسـت. اگر وزنتان بیشتر از ۵۵ کیلوگرم اسـت، در ماه‌های گذشته عمل جراحی نداشته‌اید، رابطه جنسـی بدون پوشش نداشته‌اید، در ماه‌های گذشـته حجامت انجام نداده‌اید، در یک سال گذشـته روی بدنتان خالکوبی انجام نشـده، سـابقه بیماری خاص، آلرژی یا تزریق خون نداشته و به مناطق درگیر مالاریا سفر نکرده‌اید، سابقه تب بونجه، یرقان و اعتیاد تزریقـی ندارید و به بیماری‌های قلبی، کلیوی و کبدی مبتلا نیستید می‌توانید برای اهدای خون مراجعه کنید، منتها به یاد داشته باشید که:- می‌توانید به‌جای خون، پلاسما اهدا کنید که برای طیف وسیعی از بیماران کاربـرد دارد، اما قبل از مراجعه برای اهدای پلاسـما مطمئن شوید مرکزی که به آن مراجعه می‌کنید امکان دریافت پلاسـما را دارد.- قبل و بعـد از اهدای خون، آب کافی بنوشـید تا از سرگیجه و افت فشار پیشگیری کنید.- می‌توانید از قبل برای اهدای خون ثبت‌نام کنید. از سایت سـازمان انتقال خون شماره رهگیری و نوبت اهدا بگیرید تا در وقت صرفه‌جویی بیشتری کنید.اما اگر بار اول اسـت که می‌خواهید برای اهدای خون اقدام کنید مراحل انتقال خون این‌طور اسـت:- برای اهدای خـون، کارت شناسـایی عکس‌دار لازم اسـت. بعد از ثبت مشخصات که به صورت محرمانه فقط در اختیار سـازمان انتقال خون قرار خواهد داشـت، باید تست هموگلوبین بدهید که می‌تواند با دسـتگاه به صورت دیجیتال انجام شـود یا با ایجاد یـک بریدگی کوچک روی انگشـت دسـت و دریافت یک قطـره خون. اگر مقدار هموگلوبین خون شما برای اهدای خون مناسب باشد، برای معاینه بالینی توسط پزشک به اتاق معاینه راهنمایی می‌شـوید. البته هر زمان اگر تصمیم بگیرید خون شـما اهدا نشود، می‌توانید با جداکردن برچسب، فرم خودحذفی محرمانه را انتخاب کنید که خون شما به بیمار دیگری اهدا نشود.

جهان

در آرزوی زمین امن

● در این روزها که سـیل گریبان شـهرهای مختلف ایران را گرفته و با بارش بی‌وقفه باران و طغیان رودها، مین‌هـای به‌جامانده از هشـت سـال دفاع مقدس بیرون آمده اسـت، بـار دیگر خطر مین‌هـا یادآوری شـده اسـت، هر چند کمتر امیدی می‌توان به کمک جهانی برای حل این مسائل داشت. همچنین دبیر کل سازمان ملل متحد در پیامی به مناسبت ۱۵ فروردین (۴ آوریـل) روز بین‌المللـی آگاهـی از مین و کمک بـرای اقدام علیه آن، همـه دولت‌ها را برای حمایت سیاسی و مالی در راستای اقدام علیه مین فرا خواند. او در پیامش چنین نوشت: «مسیر دستیابی به دستور کار ۲۰۳۰ برای توسـعه پایدار باید از مین‌های زمینی، مهمات منفجرنشده باقی‌مانده از جنگ و دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز پاک شود. همه مردم حق دارند در امنیت زندگی کنند و از گام بعدی خود نترسند. اقدام علیه مین مسـیرها را پاک و زمینی امن ایجاد می‌کند که در روی آن خانه‌ها می‌توانند سـاخته و بازسـازی شـوند. اقدام علیه مین ذهنیـت را تغییر می‌دهد تا مردم بدانند چگونه از خودشـان محافظت کنند. این امر به مردم و جوامع افق‌های جدید و امید می‌دهد.

برای بیش از ۲۰ سـال، سـازمان ملـل متحد به کشورها کمک کرده است تا از تهدید مین‌ها، مهمات منفجرنشـده باقی‌مانـده از جنـگ و دسـتگاه‌های انفجاری دست‌سـاز، خود را آزاد کنند. سـازمان ملل متحد امسـال برای اطمینان از اینکه هیچ فرد، کشور و منطقه جنگی نادیده گرفته نشـود، خط‌مشی جدید و جنبـش «زمین امن» را معرفی کرده اسـت. با این نهضت جهانی، هدف ما این است که زمین‌های آلوده به مین را به زمین‌های بازی تبدیل کنیم و منابع را برای قربانیان و بازماندگان درگیری‌های مسلحانه افزایش دهیم. این‌جانب همه دولت‌ها را به حمایت سیاسی و مالـی در راسـتای اقدام علیه مین فـرا می‌خوانم. همچنین از کشـورهایی که هنوز به کنوانسـیون منع مین‌هـای ضدنفر، کنوانسـیون سـلاح‌های متعارف ویژه و پروتکل مربوطه همچنین کنوانسـیون مهمات خوشه‌ای ملحق نشده‌اند، می‌خواهم هرچه سریع‌تر بـه آنها بپیوندند. برای پیشـگیری، حفاظت و صلح پایدار، جهانی‌سازی این معاهدات لازم است و پیروی از قوانین بین‌المللی حقوق انسان‌دوسـتانه ضروری است. این‌جانب به «خدمات اقدام علیه مین سازمان ملـل متحـد» همچنین به زنـان و مردانـی احترام می‌گذارم که شـجاعت فوق‌العاده‌ای برای پیشـبرد ایـن امر حیاتی به صورت گام به گام دارند. در این روز بین‌المللی آگاهی از مین و کمک برای اقدام علیه آن، اجازه دهید تعهدمان را به ریشه‌کن‌کردن آسیب‌های وحشـتناک ناشـی از مین‌های زمینی و مساعدت به کسانی تجدید کنیم که به‌خاطر آنها آسیب دیده‌اند».

تجربه یک مکان

قدر می‌دانند، قدر نمی‌دانیم

نگاهی به پارک مفاخر باکو

پژمان موسوی

شاید به نظر یک شعار خشک‌وخالی باشد، اما سفر دریچـه جهان تازه‌ای را به روی عادت‌ها و روزمرگی‌ها باز می‌کند. فرقی هم نمی‌کند به کجا سفر کرده باشی. دور یا نزدیک. هرجایی که تو را از آنچه که در آن زندگی می‌کردی بِکَند و جدا کند، عجیب‌وغریب و درعین‌حال سرشار از تجربه‌های جدید است. نوروز امسال تصمیم گرفتیم به شـهر باکو سفر کنیم؛ شـهری که روزگاری نه‌چندان دور شـهری از شهرهای ایران بود و هنوز هم می‌شـد ردپای فرهنگ و تمدن ایران را در بسـیاری از نقش‌برجسـته‌ها و دیوارهای شهر دید و سراغ گرفت. شـهری که در چندسال اخیر خیلی سریع مسیر رشد و توسعه را در پیش گرفته و امروز شهری است زیبا و آرام که در گوشه‌ای از همین خزر خودمان و در کنار ساحل آن جا خوش کرده است. در چند خط پیش‌رو از تجربه گورسـتانی می‌گویم که محل دفن مشاهیر و نامداران کشور آذربایجان است و با نام «پارک مفاخر» شهره است.

پارک مفاخر باکـو خانه ابدی هنرمنـدان و نامـداران کشـور آذربایجان اسـت؛ گورسـتانی که به موزه و فرهنگسـتان خاموش بیشـتر می‌ماند تا گورستان. وارد پارک که می‌شویم، با نگارخانه‌ای بـزرگ از آثار حجم و مجسـمه روبه‌رو می‌شـویم. بالای سـر هر قبـر، مجسـمه‌ای بـزرگ از فرد متوفی قرار دارد و بسـته به هنر یا تخصص یا هرچیـزی که خود فرد در طول زندگی‌اش تمایل به یادآوری‌اش داشته، مجسمه‌اش هـم در همان حال‌وهوا سـاخته شده است. آن‌قدر این مجسمه‌ها روح دارنـد که گویـی به ملاقات شـخصیت‌های ملـی جمهوری آذربایجـان رفته‌ایـد. هرکـدام مثل تندیسـی یگانه و جاودان بالای جسد فانی‌شان ایستاده‌اند. روی هر سنگ قبر، اطلاعات کاملی از شـخصیت فرد دفن‌شـده قرار دارد و هر مجسـمه به خوبی بیانگر حال‌وهوای آدمی اسـت که در آن قطعه آرمیده. هر قبر حریمی حداقل دو متر در دو متر دارد و قطعه‌ها با سکوهایی زیبا برای نشسـتن بازماندگان، درخت‌ها، گل‌هـا و پرچین‌هایی زیبا از قطعه کناری جدا شـده و بـرای عبور از هر قبر نیازی نیسـت روی آن پا بگذاریم و به قبر کناری برویم. قـدر هر قطعه با معماری دقیق و محترمانه به خوبی رعایت شـده است. محوطه‌ای بزرگ در یکی از بهترین نقاط شـهر و در جنب پارلمان ملـی آذربایجان به این امـر اختصاص پیدا کرده و اتمسـفر گورسـتان در یک جریان آگاهانه «احترام» می‌آورد. در این قبرسـتان که قدم می‌زنیم، ناخـودآگاه یاد قصه غربـت هنرمندان ایرانی می‌افتیم؛ غربتی که هم در روزهای حیات و هم در روزهایی که دیگر در بینمان نیسـتند، گریبان‌گیرشان شـده و گویـی راه گریزی هم از آن نیسـت. نگاهی به نام‌های شـخصیت‌های مدفـون در قبرسـتان باکو از یک سـو و قطعه‌های هنرمندان و نام‌آوران در بهشت زهرای تهران از سـوی دیگر، تنها آهی و حسرتی بر دل می‌نشاند؛ اینکه یک کشور تازه‌استقلال‌یافته با هنرمندان و بزرگان خود چه می‌کند و ما که تاریخی چندهزارساله داریم با هنرمندانمان چه می‌کنیم.

قطعه نام‌آوران و قطعه هنرمندان به هر چیزی می‌مانند جز قبرستانی در حد و اندازه مدفون‌شـدگان در آن. قبرهای چسـبیده بـه هم در محیطی فشرده بدون کوچک‌ترین فاصلـه‌ای بین آنهـا، بی‌توجهی به عناصر زیبایی‌شـناختی در آن، اتمسـفری به‌شـدت معمولی و حتی معمولی‌تر از سـایر قطعات و... از جملـه ویژگی‌هایی اسـت کـه می‌تـوان از این قبرسـتان به یـاد داشـت و اگـر نبـود ذوق و سـلیقه برخـی از خانواده‌هـا در انتخـاب سـنگ‌قبرهایی متفاوت، این قطعه‌هـا کوچک‌ترین تفاوتی بـا سـایر قطعه‌هـا نمی‌کردند. همـه اینهـا در حالی اسـت که می‌شـد جور دیگری با هنرمندان و نامداران ایران‌زمین که شـهرتی نه‌فقـط در داخل مرزهـای ایران کـه بعضـا شـهرتی جهانی هم دارند برخورد کرد. می‌شـد محل دفـن این بزرگان را با حفظ اصالت‌هـای ملی و ایرانی، به جایی برای عرض احترام و موزه‌ای برای بیان بزرگی‌ها و افتخارات تبدیل کرد. می‌شد اگر می‌خواستیم، نشد چون که نخواستیم، می‌شود هنوز، اگر بخواهیم... .